

علل و عوامل پیروزی

انقلاب اسلامی

■ علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی

■ تهیه کننده: مؤسسه فرهنگی طه

■ نویسنده: سید صادق حقیقت

■ ناشر: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی

■ حروفچینی و صفحه آرایی: طه (سید علیرضا آل یس)

■ چاپ اول، بهمن ۱۳۷۷

■ ۲۵۰۰ ریال

نشانی: قم صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۳۴۵۶

تلفن: ۴ - ۷۴۰۰۰۲ دورنویس: ۷۴۰۰۰۵

فهرست

پیشگفتار ۵۰۰

مقدمه ۷۰۰

نقادی پنج نظریه پیرامون انقلاب اسلامی ۱۱۰۰

رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران ۱۱۰۰

۱. تأکید بر اهمیت فرهنگی انقلاب ۱۲۰۰

۲. تأکید بر اهمیت عوامل اقتصادی و جامعه شناختی ۱۳۰۰

۳. تأکید بر عوامل روان شناختی ۱۳۰۰

۴. رهیافت سیاسی به انقلاب ۱۴۰۰

۵. رهیافت چند علتی ۱۴۰۰

نقد نظریه های مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی ۱۶۰۰

۱. نظریه توطئه ۱۷۰۰

۲. نظریه مدرنیزاسیون ۱۸۰۰

۳. نظریه اقتصاد ۲۱۰۰

۴. نظریه مذهب ۲۳۰۰

۵. نظریه استبداد ۲۷۰۰

تأثیر مدرنیزاسیون در زمینه سازی انقلاب اسلامی ۳۳۰۰

روش بحث ۳۹۰۰

از میان رفتن مشروعیت سلطنت ۴۲۰۰

نقش رهبری در پیروزی انقلاب اسلامی ۵۹۰۰

انقلاب اسلامی و رهبری مذهبی حضرت امام(ره) ۶۰۰۰

نتیجه ۷۸۰۰

پیشگفتار

بی تردید، رخداد انقلاب اسلامی ایران را می توان یکی از وقایع کم نظیر در دو دهه اخیر به شمار آورد. این انقلاب هم در نوع شکل گیری و عوامل و زمینه ها و کارگزاران و هم در آرمانها و اهداف و هم در دستاوردها با هیچ یک از انقلابهای موجود قابل مقایسه نیست. با گذشت دو دهه از انقلاب گرانهای اسلامی، ضرورت بررسی علل و عوامل ظهور این پدیده همچنان باقی است. متأسفانه آن چنان که در خور انقلابی با این عظمت است، تلاش و اقدام چشمگیری در این زمینه صورت نگرفته است. جا دارد در محافل علمی و اندیشه ای و در مطبوعات و مکتوبات همواره این بحث فراروی اندیشمندان، خصوصاً نسل تازه انقلاب باشد.

بحث در این مقوله، در زمانی که عده ای دم از بازنگری در اهداف و آرمانهای انقلاب می زنند و یا سعی دارند علل و عوامل اصلی را نادیده گرفته و یا کم رنگ جلوه دهند بحثی جدی است و برای کسانی که علاقه مندند انقلاب اسلامی صرفاً یک پدیده تاریخی تلقی نشود، همچنان مقوله ای جذاب و با اهمیت است. عاملان فرهنگی خصوصاً در دانشگاهها باید بر این باشند که بحث درباره انقلاب را همواره بحثی تازه و با نشاط و به عنوان یک مقوله فرهنگی حفظ کنند.

سومین شماره «تازه های اندیشه» که در آستانه بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی منتشر می شود، حاوی بحث کوتاهی در زمینه بررسی علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی است. در این مکتوب سعی شده است نظریات مختلفی که در این باره ابراز شده است در معرض نظر خوانندگان قرار گیرد. امید که این تلاش اندک سهمی ناچیز در یادآوری انقلاب عظیم اسلامی و رهبری بی نظیر آن حضرت امام خمینی (قدس سره) ایفا کند.

معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی

مقدمه

انقلابها در چهارراههای وقایع تاریخ واقع شده اند و به ندرت اتفاق می افتند. مسائل اجتماعی عموماً قابل تکرار نیستند، و بدین لحاظ معمولاً نمی توان تاریخ دقیق انقلابها یا عوامل مؤثر در آنها را، به شکل دقیق تعیین نمود. دهها مسأله خرد و کلان اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در برهه ای خاص از تاریخ گرد هم می آیند تا انقلابی به وقوع پیوندد. تحلیل گر اجتماعی نه تنها نمی تواند کلیه عوامل مؤثر را برشمارد، بلکه میزان و ملاکی نیز برای اندازه گیری تأثیر هر کدام در دست ندارد.

تحلیل انقلاب اسلامی ایران نیز دارای همان مشکلات است، علاوه بر ویژگیهای استثنایی که خاص انقلاب اسلامی است و تحلیل آن را به مراتب مشکل تر می کند. وجود حکومت شاهنشاهی پرسابقه و قدرتمند، حمایتهای بین المللی بالاخص از طرف آمریکا، حضور مردم به شکلی بی سابقه در صحنه سیاست و بالاخره نقش مذهب و ایدئولوژی در این حرکت، از جمله این امورند. عظیم ترین دستگاههای جاسوسی دنیا به شکل عام، و آمریکا به شکل خاص، نتوانستند احتمال وقوع انقلاب اسلامی را در ماههای قبل از پیروزی تشخیص دهند. پس از پیروزی نیز تحلیل گران و نظریه پردازان انقلاب با چالشهای نظری متفاوتی روبه رو شدند. تغییر در دامنه این تحلیلها، گویای اختلاف در برداشت از این پدیده واحد است. پس از گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب، متأسفانه کمتر تحقیق نظری عمیق و مستدلی بر روی انقلاب اسلامی و علل پیروزی آن صورت گرفته است. بسیاری از نویسندگان خارجی به دلیل نداشتن شناخت صحیحی از انقلاب و نیروهای آن، در تحلیل خود به خطا رفته اند. بیشتر کتابها و رساله های موجود در کشورهای دیگر به فارسی ترجمه نشده و اصل آن نیز در اختیار نمی باشد. در بین کتابهای فارسی نیز با کمتر متن متقن و جامعی برخورد می کنیم.

مهم ترین نظریه های ارائه شده درباره پیروزی انقلاب اسلامی (نظریه توطئه، نظریه مدرنیزاسیون، نظریه اقتصاد، نظریه مذهب و نظریه استبداد) در عین تنوع در تفسیر چرایی انقلاب، هر یک با چالشهای متفاوتی رو به رو هستند. از طرفی به علل روان شناختی، جامعه شناختی یا سیاسی، موضوعات پایان نامه های دانشجویی معمولاً به مسائل حساس و مبتلا به نمی پردازد. به هر حال همه این مسائل، ضرورت پژوهش و تحقیقی نو در زمینه علل پیروزی انقلاب اسلامی را دو چندان می کند.

حال پس از گذشت بیست سال از پیروزی انقلاب اسلامی، ممکن است این سؤال به وجود آید که چرا این گونه مسائل دوباره مطرح می شوند؟ چه نیازی به نظریه پردازی درباره انقلاب اسلامی داریم؟ آیا بهتر نیست

استراتژیهای فعلی خود را بر اساس مصالح ملی پی ریزی کنیم و بر مسائل گذشته و خصومت‌های دیرپای دشمنان انقلاب، گرد فراموشی بپاشیم؟

در این باره باید گفت: فراموش کردن دشمنی‌های دیرینه و نگاه به آینده در بعد عمل - آن گونه که نلسون ماندلا درباره آفریقای جنوبی معتقد است - غیر از تحلیل نظری وقایع مهمی همچون به ثمر نشستن شجره انقلاب است. ما در واقع به دو دلیل مهم به چنین تحلیلهای نظری نیاز داریم، در درجه اول هر کس باید نسبت به گذشته و تاریخ خود با خبر باشد که این خود، به تنهایی یک فضیلت است. دلیل دوم این است که بسیاری از مسائل عملی و نظری فعلی ما، ریشه در تحلیل گذشته دارد و با غفلت یا ابهام نسبت به تاریخ ایران و انقلاب، دچار سردرگمی و بی‌سیاستی می‌شویم. سؤالات و مثالهای ذیل همگی با چگونگی تحلیل انقلاب ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم دارند:

- سهم هر یک از گروه‌های اسلامی، ملی‌گرا و مارکسیستی در انقلاب چقدر است؟

- مردم ما هنگام انقلاب، به چه میزان مذهبی بودند، یا مذهب را برای آتیه خود طلب می‌کردند؟

- آیا آنها تصویر روشنی از دخالت مذهب در سیاست و نظریه ولایت (مطلقه) فقیه داشتند؟ ...

پس کاوش درباره چرایی پیروزی انقلاب و کیفیت دخالت مذهب در آن، نه تنها ما را با گذشته تاریخی انقلاب آشنا می‌کند، بلکه به بسیاری از مسائل زمان حال (مانند مسأله مشروعیت نظام) نیز مربوط می‌شود.

ما در این نوشتار برآنیم تا ابتدا پنج نظریه مشهور درباره علل پیروزی انقلاب اسلامی ایران را نقل و سپس در حد توانایی خود نقد کنیم. آنگاه با بهره‌گیری از مطالب فوق در فصل اول، زمینه را برای پی‌ریزی نظریه‌ای جدید و تلفیقی در این باب آماده کنیم. از آنجا که فرضیه پژوهش، حکم فروپاشی مشروعیت شاهنشاهی و زمینه‌سازی انقلاب را از علت اصلی پیروزی انقلاب جدا می‌کند؛ فصل دوم و سوم را به ترتیب به این دو قسمت فرضیه اختصاص داده‌ایم. در فصل دوم، به تأثیر مدرنیزاسیون در زمینه‌سازی انقلاب اسلامی و شواهد و مؤیدات این بحث می‌پردازیم و در فصل سوم، در عین اذعان به وجود عوامل مختلف، مهمترین عامل پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی نقش رهبری مذهبی حضرت امام را بررسی خواهیم کرد. در قسمت پایانی، خواهیم دید که چگونه این نظریه جدید خلأهای نظریه‌های قبل را پر می‌کند و به سؤالات بدون پاسخ آنها، جواب می‌گوید.

شایان ذکر است که نوشته حاضر تنها در حد معرفی اجمالی این نظریه می‌تواند وارد عمل شود. ارشادات اهل قلم در تکمیل نواقص و خلأهای موجود در این نوشتار، به دیده منت پذیرفته می‌گردد.

نقادی پنج نظریه

پیرامون انقلاب اسلامی

در این فصل، پنج نظریه توطئه، مدرنیزاسیون، اقتصاد، مذهب و استبداد، مطرح و مورد ارزیابی اجمالی قرار می‌گیرند. نقادی نظریات و متون موجود می‌تواند ما را به نظریه‌ای جدید و تلفیقی درباره علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی، رهنمون شود.

در اینجا قبل از طرح پنج نظریه مشهور، نگاهی اجمالی به رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی به عنوان مدخلی بر این بحث خواهیم داشت.

رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران

طبق یک تقسیم‌بندی می‌توان رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی را به پنج دسته تقسیم کرد:^۱

۱. تأکید بر اهمیت فرهنگی انقلاب

به طور مثال، علی دوانی در کتاب نهضت روحانیون ایران علت سقوط شاه را در اسلام و قدرت روحانیون در بسیج مردم بر اساس شعارهای اسلامی جستجو می‌کند. حامد الگار نیز در کتاب ریشه‌های انقلاب اسلامی به تشیع، رهبری امام خمینی به عنوان تجسم یک سنت، و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی اشاره می‌کند. آصف حسین در کتاب ایران اسلامی محققان را به عنصر ایدئولوژی توجه می‌دهد. به غیر از نویسندگان بالا که دیدگاهی مثبت

۱. ر. ک: حمیرا مشیرزاده: «نگاهی به رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران»، راهبرد، ش ۹، بهار ۵۷. از آنجا که نقل قولهای موجود در این عنوان مربوط به مقاله فوق است، از ارجاع مجدد به مقاله حاضر و مقالات مرجع صرف نظر می‌شود. اصل تقسیم پنج گانه از مقاله فوق است، ولی علاوه بر تلخیص نکاتی نیز به آن افزوده شده است.

نسبت به انقلاب اسلامی دارند، برخی از تحلیل گران منتقد انقلاب، همانند سعید امیرارجمند به دو عامل ساختار مرجعیت تشیع و تأثیر دولت مدرن توجه کرده اند. البته همان طور که خواهیم دید، رویکرد او چند علتی است. حسن الزین در کتاب الثورة الايرانية فی ابعادها الفكرية و الاجتماعية نیز عامل مذهب را علّة العلل پیروزی انقلاب دانسته است. هرچند در توضیحات خود به عامل رهبری نیز اشاره ای کرده است.

این رهیافت با تأکید بر نقش عوامل فرهنگی، تشیع و روحانیون، نقش نیروهای اجتماعی دیگر و عوامل سیاسی و اقتصادی را تقریباً نادیده می گیرد.

۲. تأکید بر اهمیت عوامل اقتصادی و جامعه شناختی

رابرت لونی در کتاب ریشه های اقتصادی انقلاب ایران، معتقد است رژیم به استراتژیهای توسعه، رابطه هدف و برنامه، و مشکلات حاصل از تورم توجه نمی کرد و برنامه رشد فراگیر و یکپارچه، بحرانی را به وجود آورد که به توزیع نابرابر درآمدها و نارضایتی عمومی انجامید.

همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران، سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۷۵ را سالهای استبداد نفتی معرفی می کند. از دیدگاه او ترکیب این عامل با آنچه شبه تجدد می نامد، ریشه های انقلاب ایران را تشکیل می دهد. تدا اسکاچیل نیز در مقاله «دولت تحصیل دار و اسلام شیعی در انقلاب اسلامی» وجود دولت رانتیه و ایدئولوژی تشیع با نهادهایی مثل شهادت طلبی را عامل بروز انقلاب می داند.

در اینجا توجه به دو نکته ضروری است: اولاً، تأکید بر عوامل اقتصادی نباید به نفی عوامل دیگر منجر شود. ثانیاً، برخی آرا به ریشه های انقلاب (مثل نظریه کاتوزیان) و برخی دیگر بر علل بروز انقلاب (مثل اسکاچیل) توجه دارند.

۳. تأکید بر عوامل روان شناختی

ماروین زونبیس در کتاب شکست شاهانه معتقد است که اگر شاه شخصیت روانی سست و کودخانه نداشت، انقلاب قابل پیشگیری بود. نکته اصلی تحلیلهای روان شناسی اجتماعی حول محور I و شکاف حاصل میان انتظارات شکل گرفته و سطح ارضای نیازها، در سالهای قبل از انقلاب است.

این گونه تحلیلهای، ارتباط انتظارات فردی و جمعی را به خوبی تبیین نمی کند. افزون بر آن، به عوامل دیگر بی اعتناست. محرومیت نسبی برخی گروهها در جامعه با رهبری انقلاب توسط روحانیون نیز در این گونه تحلیل ها توضیح داده نشده است.

۴. رهیافت سیاسی به انقلاب

آبراهامیان سخنگوی تحلیل کارکردگرایانه به روایت هانتینگتون است. به اعتقاد او انقلاب به این علت رخ داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی دست به نوسازی زد و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح سیاسی دست به توسعه بزند. رهیافت سیاسی دیگر مبتنی بر آرای چارلز تیلی

است. میثاق پارسا در کتاب ریشه های اجتماعی انقلاب ایران به بسیج بازاریان و اشتراک منافع آنها با دیگر گروههای اجتماعی و رهبری آیت الله خمینی اشاره دارد.

تحلیل کارکردی تا اندازه ای به زمینه های بروز انقلاب پرداخته و از ارائه نظامی برای تحلیل علل و عوامل انقلاب ناتوان است.

۵. رهیافت چند علتی

بسیاری از تحلیل گران انقلاب اسلامی بر نتیجه تقارن عوامل مختلف تأکید دارند. مایکل فیشر هرچند عوامل فرهنگی را قبول دارد، ولی علل انقلاب را سیاسی - اقتصادی و شکل و محل وقوع انقلاب را معلول سنت اعتراض مذهبی می داند. نیکی کدی نیز به اصلاحات شتابان رژیم شاه و ایدئولوژی تشیع اشاره می کند. فرد هالیدی در مقاله «انقلاب ایران: توسعه ناموزون و مردم گرایی مذهبی»، پنج علت اصلی در انقلاب ایران شناسایی می کند: توسعه ناهماهنگ و سریع اقتصاد سرمایه داری در ایران، ضعف سیاسی رژیم شاهنشاهی، ائتلاف گسترده نیروهای مخالف، نقش اسلام در بسیج نیروها و زمینه متغیر و نامعلوم محیط بین المللی.

فریده فرهی در مقاله «فروپاشی دولت و بحران انقلابی در شهرها: تحلیل مقایسه ای ایران و نیکاراگوآ» سعی می کند با افزودن دو عامل، از چارچوب نظری اسکاچپل فراتر رود: موازنه متغیر نیروهای طبقاتی بر اثر توسعه ناموزون سرمایه داری و درک وسیع تر از ایدئولوژی؛ رویکرد جان نورن نیز شبیه فرهی است. سعید امیرارجمند بین دو پویش سیاسی (که به فروپاشی ساختار سلطه شاهی انجامید)، و پویش اخلاقی و فرجام خواهی انقلاب (ایدئولوژی انقلابی تشیع) جمع می کند.

رهیافت چند علتی هرچند بر عوامل مختلف تأکید دارد و سعی در بزرگ نمایی یک عامل ندارد، ولی ممکن است به کلی گویی دچار شود. در این که علل و عوامل مختلفی در همه انقلابها دخیل بوده اند، شکی نیست، اما بحث بر سر این است که کدام علت و به چه میزان تأثیر بیشتری در هر یک از مراحل انقلاب (فروپاشی مشروعیت نظام قبل، یا پیروزی انقلاب) داشته است. از نظر منطقی ممکن است در رهیافتهای چندعلتی بین علت و معلول و علامت یا تلازم دو عامل و یا بین علل انقلاب و عوامل شتابزا اشتباه شود.

وقتی از رهیافتهای مختلف در تحلیل یک پدیده سخن می گوئیم، به یک معنا می توان بر همگی آنها مهر تأیید نهاد. یک پدیده یا واقعه را از دیدگاههای مختلف می توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این حالت متفکر خاص با رهیافت ویژه، قصد نفی دیگر رویکردها و عوامل را ندارد و رهیافت خود را با دیگر رهیافتهای مانع الجمع نمی داند. از دیدگاهی دیگر ممکن است بین این رهیافتهای تراجم وجود داشته باشد. اگر سؤال شود که کلیت انقلاب و مهمترین عامل پیروزی آن با کدام یک از رهیافتهای بهتر امکان تحلیل دارد، هر پاسخی که داده شود، ممکن است با پاسخ دیگر قابل جمع نباشد، به طور مثال کسی که عامل مهم انقلاب ایران را، اقتصاد (و رویکرد خود را رویکرد اقتصادی) می داند، نمی تواند به مهمترین عامل فرهنگی نیز اذعان داشته باشد.

آنچه در این مقاله مورد بحث است، احتمال دوم می باشد. ما نمی خواهیم انقلاب ایران را از رویکردهای خاص، به شکل جداگانه مورد تحلیل قرار دهیم، به طوری که با این کلی گویی هیچ گونه تراجمی بین آنها فرض

نشود. سؤال اصلي و فرضيه پژوهش حاضر، در خصوص تحليل مهمترين علل و عوامل پيروزي انقلاب، جهت يافتن ماهيت اين حرکت عظيم است.

رويکرد چند علتی نیز نوعی تحليل است، ولي نبايد به کلي گویی منجر شود. دقيقاً بايد نشان داد که کدام عامل، در چه جنبه و به چه ميزانی دخالت داشته است. در اين صورت، می توان تا حدودی به ماهيت انقلاب اسلامی پی برد و علل و عوامل پيروزي آن را حدس زد.

نقد نظريه های مربوط به پيروزي انقلاب اسلامی

قبل از آن که به توضيح فرضيه تحقيق و اثبات آن پردازيم، نظريه های ارائه شده در خصوص پيروزي انقلاب اسلامی را که مبتنی بر رهیافتهای فوق هستند، به عنوان فرضیه های رقیب طرح می کنیم. نشان دادن کاستیها و چالشهای این نظریه ها راه را برای طرح فرضیه پژوهش و اثبات آن هموار می نماید. به طور کلی و طبق یک تقسیم بندی،^۱ پنج نظریه مهم درباره پيروزي انقلاب اسلامی ایران ارائه شده است:

۱. نظریه توطئه

اعجاب آور بودن پيروزي مردمی که نه به سلاحهای ظاهری متکی بودند و نه از حمایت خارجی و بین المللی بهره می بردند، برضد رژیمي که تا دندان مسلح بود و از حمایت بین المللی سود می جست، برخی را بر آن داشت که تصور کنند پيروزي انقلاب اسلامی، توطئه خارجیا بوده است. طرفداران این نظریه معمولاً انگلیس یا آمریکا و گاهی شوروری را به دخالت در این امر مهم متهم می کنند. برخی معتقدند شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به آمریکا نزدیک شده بود و انگلیس می خواست از آمریکا انتقام بگیرد. گروهی نیز بر آن اند که غرب بازارهای خود را در خطر می دید، و رژیم شاه را سرنگون کرد که «ژاپن دوم» به وجود نیاید.

اگر در سالهای پس از انقلاب، نسبت به مسائل و شبهات فوق ابهام وجود داشت، اینک پس از گذشت دو دهه از پيروزي انقلاب، کاستیهای بسیاری از این نظریه ها واضح و مبرهن شده است. ادعای وابستگی ایران به انگلیس یا آمریکا یا شوروی، امروزه با هیچ گونه شواهد و قراینی اثبات نمی شود. اصولاً اذهان توطئه اندیش یا ساده نگر سعی می کنند با ارائه فرضیه توطئه، خود را از پیچیدگیهای تحلیل رها نمایند. در فرهنگ ما ایرانیان، تئوری توطئه (یا توهم توطئه) ریشه ای دیرینه دارد. اصل وجود توطئه از سوی دشمنان، فی الجمله پذیرفتنی است، اما معتقدان به تئوری توطئه به جای تحلیل عمیق، اصل را بر توطئه می گذارند و با کلی گویی از کنار قضیه می گذرند. از نظر تاریخی، رقابت روس و انگلیس در ایران و بی کفایتی شاهان قاجار، زمینه این تفکر را در ایران به وجود آورد که سر نخ هر مسأله ای در دست خارجی هاست. ثنویت خودی و بیگانه، دوست و دشمن و امثال آن، در جای گیری این توهم در ذهن ایرانیان مؤثر بوده است.^۲

۱. ر.ک: صادق زیباکلام، مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، تهران: چاپ روزنه، ۱۳۷۲، ص ۲۳ - ۹۴.

۲. جهت مطالعه بیشتر در رد تئوری، ر.ک: احمد اشرف، «توهم توطئه»، گفتگو، ش ۸، تابستان ۷۴.

این نوع نگرش درباره انقلاب اسلامی متکی بر اسناد و مدارک معتبر نیست و پیش فرضهای سست و بی پایه ای دارد.

۲. نظریه مدرنیزاسیون

طبق این نظریه برنامه های توسعه اقتصادی شاه از دهه ۴۰ به بعد، به دلیل روبنایی و سریع بودن و عدم هماهنگی با توسعه فرهنگی و اجتماعی، تعارضاتی در جامعه سنتی و نیمه صنعتی ایران به همراه داشت. این ناهنجاریهای اجتماعی، زمینه تغییر رژیم را از نظر سیاسی فراهم آورد. در بحث رویکردها، توضیحاتی در این باره داده شد. در کتاب مقدمه ای بر انقلاب اسلامی می خوانیم:

این فرضیه در اساس بر دو پیش فرض استوار است: نخست آن که شاه جداً در صدد مدرنیزه کردن ایران بود. ثانیاً، این که بخشهایی از مردم ایران (شامل اقشار سنتی و مذهبی تر) جداً مخالف با برنامه های مدرن شاه بودند. نتیجه منطقی که فرضیه مدرنیزه کردن به دست می دهد این است که اگر شاه در صدد این اقدامات برنیامده بود، لاجرم مشکل و بحران خاصی هم به وجود نمی آمد. به عبارت دیگر، تا قبل از آن که شاه دست به اصلاحات بزند، مخالفتی وجود نداشت، یا حداقل به آن گستردگی و عمقی که بعداً ظاهر می شود، نبود.^۱

نویسنده سپس در نقد این استدلال (و جهت تأیید نظریه استبداد) می گوید:

اما در عالم واقع این طور نیست. مخالفت با رژیم، حتی قبل از آن که شاه برنامه های مدرنیزه کردنش را به اجرا درآورد، کاملاً وجود داشته است. قیام ملی ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱، قلع و قمع شدید مخالفان در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، فعالیت گسترده مخالفان در طی سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲، و قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، همگی مبین این واقعیت هستند که مخالفت با رژیم شاه قبل از آن که او دست به اصلاحات مدرنش بزند، وجود داشته است. مشکل دیگر، فرضیه مدرنیزه کردن، در این است که مخالفت با رژیم شاه را بر اقشار مذهبی منحصر و محدود می کند. مشکل اساسی فرضیه مدرنیزه کردن در این است که عنصر سیاسی یا ریشه های سیاسی مخالفت با رژیم شاه را نادیده می گیرد.^۲

اشکال اول وارد نیست؛ زیرا قیام ۱۵ خرداد تا اندازه زیادی متأثر از مدرنیزاسیون بود؛ به این معنا که روند مدرنیزه کردن کشور، زمینه قیام حضرت امام را به وجود آورد. همان طور که می دانیم اختلافات حضرت امام (ره) با شاه بر سر مسائلی مانند انجمنهای ایالتی و ولایتی درگرفت. موارد دیگر نیز، مانند جنبش ملی کردن نفت هرچند حائز اهمیت بوده اند و برای مخالفت با سیاستهای شاه اتفاق افتاده اند، ولی با انقلاب اسلامی تفاوت اساسی دارند؛ چون رهبران آنها نه در صدد تغییر رژیم و تأسیس جمهوری اسلامی بودند، و نه قدرت بسیج تمام مردم را در این راستا داشتند.

این نظریه در واقع نمی تواند علت پیروزی انقلاب اسلامی را توضیح دهد، ولی می تواند زمینه به وجود آمدن انقلاب را تبیین کند. به راستی اگر تحولات دهه ۴۰ به بعد نبود و به اصطلاح، اصلاحات شاهنشاهی انجام نمی شد، زمینه درگیری شدید امام (ه) و روحانیت با شاه تا سرحد براندازی رژیم، به وجود نمی آمد و احتمال بسیج گسترده

۱. زیبا کلام، همان، ص ۳۵ - ۳۶.

۲. همان، ص ۳۶.

مردم نیز وجود نداشت. از سوي ديگر با ايجاد خلأ در رأس هرم قدرت و با از بين رفتن مشروعيت نظام، احتمال به وجود آمدن انقلابي غيرمذهبي نیز وجود داشت. پس براي اين که اثبات كنيم شجره انقلاب اسلامي به شكل طبيعي به ثمر نشست، به دليلي ديگر نياز داريم. در اثبات فرضيه پژوهش، اين بحث را پي خواهيم گرفت.

اگر توقع ما از نظريه مدرنيزاسيون به اين حد تقليل يابد، اشكال دوم (اين که مخالفان رژيم در اقشار مذهبي محدود نمي شوند) و اشكال سوم (اين که عنصر سياسي نادیده گرفته شده است) نیز وارد نمي باشد. شايد ذکر است که اين تقليل (ارتباط اين نظريه با زمينه سازي انقلاب، و نه جدائي آن) توسط ما صورت گرفته است، نه از جانب ارائه کنندگان اين نظريه. مدرنيزاسيون طبق اين تقرير تنها اثبات کننده زمينه انقلاب است و نظريه اي خاص درباره پيروزي انقلاب ارائه نمي دهد. بدون شک اگر اين تقليل صورت نپذيرد، اشکالات بالا وارد خواهد بود.

۳. نظريه اقتصاد

اين نظريه بيشتر نزد نويسندگان غربي و مارکسيست و شبه مارکسيستهاي ايراني رواج دارد. دکتر زيباکلام در اين باره مي نويسد:

اساس نظر دسته اول، بر بالا رفتن قيمت نفت و چهار برابر شدن آن در سال ۱۳۵۲ قرار دارد. تورم (حاصل از اين مسأله) و تنگناهاي اقتصادي و... رژيم را مجبور مي کند که یک برنامه ضدتورمي را در سال ۱۳۵۶ به اجرا گذارد. اين سياستهاي ضدتورمي به نوبه خود نارضايتي را دامن مي زند. نجاش و نيکي کدي جدا از علت مدرنيزه کردن، بر روي اقتصاد هم دست مي گذارند. علاوه بر اين دو مايکل فيشر، فرد هالیدی و ريچارد کاتم نیز تحليلي در چرایی انقلاب ارائه مي دهند.^۱

همان طور که ايشان اشاره مي کنند، اولاً، وضع اقتصادي مردم در چند سال قبل از انقلاب به طور نسبي بهتر شده بود، نه بدتر. درست است که در سال ۵۶ رکود به وجود آمد، ولي اين رکود در مقابل رفاه نسبي مردم چندان قابل توجه نبود. ثانياً، اگر بپذيريم اين مسأله بر نارضايتي از رژيم و پيروزي انقلاب تأثير داشته است، بايد دید چه عوامل ديگري نیز وجود داشته اند و چه بسا تأثير عوامل ديگر بيشتر بوده باشد.

در ادامه مي خوانيم:

گروه ديگري که مشکلات و نابسامانيهاي اقتصادي را علت اصلي به وجود آمدن انقلاب اسلامي مي دانند، دسته هاي چپ گراي ايراني هستند. اگر غربيها اقتصاد را مرتبط با مسائل ديگر مطرح مي کنند، چپهاي ايراني آن را مطلق مي نمايند... چپ مي گوید مقارن شروع انقلاب در ايران، نظام سرمايه داري جهان دچار بحران شده بود، و از آنجا که رژيم ايران به اين نظام وابسته بود، لذا اين بحران بر ايران نیز تأثير مي گذاشت.

نظريه هاي دسته اول، مانند نظريه مدرنيزاسيون، تا حدي مي تواند زمينه بروز انقلاب را توضيح دهد، اما نظريه هاي گروه دوم كاملاً خيال پردازانه است. به راستي نقش روحانيت و رهبر انقلاب در بسيج مردم تا چه حد بوده است؟ شهادت فرزند امام (ره) و مقاله توهين آميز رشیدی مطلق، تا چه حد در قيامهاي مردم قم و تبريز تأثير داشت؟ آیا با روش تحليل محتوا نمي توان نشان داد که شعارهاي مردم و پيامهاي رهبران انقلاب حول مسائل اقتصادي نبوده است؟

به هر حال این نظریه ضعیف تر از آن است که بیش از این به آن اختصاص پرداخته شود. در واقع عنصر اقتصاد یکی از کم اهمیت ترین ملاحظات در انقلاب اسلامی به شمار می رود.

۴. نظریه مذهب

بدون شک انقلاب ایران، شکلی مذهبی داشت و تأثیر ایدئولوژی، بسیاری از متفکران غربی را مبهور کرد، و پاره ای از آنان را واداشت که در آرای خود تجدید نظر کنند. حجة الاسلام والمسلمین عمید زنجانی، پس از ذکر آرای در باره پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از جدا کردن عوامل انقلاب و عوامل شتابزا، می گوید:

بی شک هیچ کدام از علل و عواملی که در این بخش آوردیم نمی تواند به عنوان علت اصلی و علّة العلل قابل قبول باشد... اگر ما به علل و عواملی که خارج از ماهیت انقلاب اسلامی و آرمانها و ریشه های تاریخی آن است بپردازیم، تنها عاملی که به عنوان علت اصلی و عامل اول می توان از جریان انقلاب - از تولد تا پیروزی آن - استنباط نمود، اعمال سیاست اسلام زدایی توسط شاه بود که رژیم بقای خود را به منظور هرچه بیشتر جلب نمودن حمایت خارجی، و تحکیم هرچه عمیق تر سلطنت و دیکتاتوری در داخل کشور، در گرو آن می دید.^۱

به اعتقاد ایشان اسلام زدایی شاه (و اسلام خواهی مردم)، علّة العلل انقلاب اسلامی است. اگر شاه مستبد بود، و اگر برنامه اصلاحات ارضی را در اوان دهه ۴۰ آغاز نمود، همگی معلول اسلام زدایی او بوده است. در واقع شاه با این تصور که سیاست اسلام زدایی می تواند او را از دام مانع اصلی ادامه راه رژیمش نجات بخشد، و مشکل سیاست خارجی و داخلی او را برطرف نموده و راه را برای استبدادش هموار نماید، دست به اصلاحات ارضی و اجتماعی زد.^۲

دکتر منوچهر محمدی نیز می گوید:

علت اساسی و اصلی قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزشهای مسلط جامعه، آنها که از مذهب و آیین آنها سرچشمه گرفته بود، قیام کرد و به همین دلیل بود که با جریحه دار شدن احساسات مذهبی امت مسلمان ایران دیگر مجالی برای صبر و تحمل و شکیبایی در مقابل سایر ناملایمات اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت.^۳

البته ایشان عوامل پیروزی انقلاب را مردم، رهبری و ایدئولوژی می دانند و برای هر یک توضیحات کافی ارائه می نمایند. در مجموع می توان گفت نظریه مذهب، واقع گرایانه تر از نظریه های قبل است و با واقعیات جامعه ایران سازگارتر می باشد. دکتر حمید عنایت در مقاله ای با عنوان «مذهب، به عنوان ایدئولوژی سیاسی» به تأثیر مذهب و ایدئولوژی تشیع در انقلاب ایران اشاره دارد.^۴ شواهد و قرائن زیادی وجود دارد که مردم ایران مذهبی بوده و هستند و این مسأله برای آنها روحیه شهادت و ایثار را به ارمغان می آورد.

در عین حال ابهاماتی در این نظریه هست که زمینه را برای نظریه ای جدید هموار می کند:

اولاً، مردم ایران در سالهای ۳۰ و ۴۰ به مراتب مذهبی تر از دهه ۵۰ بودند. به بیان دیگر، روند توسعه و اصلاحات، نزدیکی به غرب و فرهنگ آن، واردات از کشورهای غربی، حضور نیروهای خارجی به صورت

۱. عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، تهران: کتاب سیاسی، ۱۳۷۰، ص ۵۷۲.

۲. ر. ک: همان، ص ۵۷۳.

۳. منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۸۸.

۴. ر. ک: حمید عنایت، «مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی»، فرهنگ توسعه، ش ۴، بهمن و اسفند ۷۱.

توریست یا مستشار نظامی، و مملو شدن برنامه های تلویزیون و سینما از تجلیات فرهنگ غرب، همه و همه بر این امر دلالت دارند که هرچه جامعه ما به اواخر دهه ۵۰ نزدیک می شد، اصالت فرهنگی، سنتی و مذهبی خود را به طور نسبی از دست می داد.

انقلاب اسلامی ایران در زمانی اتفاق افتاد که روحیه مذهبی در مردم افول کرده بود و تقلید از غرب یا پوچی و بحران هویت جایگزین آن می شد. این ادعا با تحقیقی میدانی، یا با روش تحلیل محتوا قابل اثبات می باشد. تعداد فیلمهای غربی و فاسد در سینما و تلویزیون، تئاترها، اماکن فساد، سفرهای خارجی، میزان تمایل به نمادهای مذهبی، مثل عزاداری، نماز و روزه و امثال آن در سالهای ۴۰ تا ۵۷ به شکل تقریبی قابل اندازه گیری است. در دانشگاه وضع چنان بود که اگر یک دانشجوی می خواست نماز بخواند، معمولاً از ترس اتهام، نماز خود را در جایی خلوت به جای می آورد. نظریه مذهب - عامل انقلاب، نمی تواند به این سؤال، پاسخ دهد که چگونه انقلابی اسلامی به رهبری مرجعی بزرگ، مانند امام خمینی(ره)، در زمانی اتفاق افتاد که مردم به دلیل رویارویی با فرهنگ غرب به میزان زیادی علایق مذهبی خود را از دست داده بودند. البته بسیاری از مردم همواره مذهبی بوده اند، عبادات خود را انجام می داده اند، با مذهب و روحانیت سر و کار داشته اند و حتی المقدور خود را از ترکش آسیبهای جامعه مدرن دور نگاه داشته اند. برخی خانواده ها - خصوصاً در روستاها - تا سالهای قبل از انقلاب تلویزیون نمی خریدند و از رادیو هم استفاده محدود می کردند(البته واکنش ناخودآگاه مردم نسبت به سیاست اسلام زدایی شاه را نباید از دیده به دور داشت).

ثانیاً، لازمه نظر آقای عمید زنجانی این است که هنگام انقلاب رژیم ضربه پذیرتر باشد، در حالی که قضیه عکس بود. دکتر زیباکلام می گوید:

بر طبق این نظر، رژیم در شروع سیاست اسلام زدایی اش (مرحله برحذر داشتن شاه) نیرومند بوده و به تدریج در طی مرحله دوم(مبارزه منفی، مقاومت و جنگ و گریز) ضعیف تر می گردد، تا در نهایت در مرحله سوم(آسیب پذیری نظام) این ضعف به درجه ای می رسد که رژیم ضربه پذیر شده و سقوط می کند. به بیان دیگر، در شروع سیاست اسلام زدایی [که آقای عمید زنجانی آن را سال ۱۳۴۰ می داند] رژیم به مراتب نیرومندتر از زمان شروع انقلاب(۱۳۵۶) بوده است. در حالی که در عمل درست عکس این ادعا صادق است. رژیم شاه چه در زمینه سیاست خارجی، درآمدهای نفتی و وضع اقتصادی، و چه به لحاظ امنیت داخلی، امور نظامی و ارتش، تسلط بر مخالفین و در یک کلام از هر نظر در سال ۱۳۵۶ به مراتب نیرومندتر از سال ۱۳۴۰ بوده است.^۱

ثالثاً، این نظریه همچون دیگر نظریات، انقلاب اسلامی را در چارچوب روند تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی معاصر ایران مطرح نمی کند.^۲ به طور کلی روش شناسی خاصی، بر این نظریه حاکم نیست که بتواند پژوهشگران را از بدو استدلال تا انتهای آن راهنمایی کند.

رباعاً، این نظریه بین دو مرحله فروپاشی مشروعیت شاهنشاهی و پیروزی انقلاب تفکیک نمی کند و چه بسا لازم باشد عامل اهم را در هر یک از این دو مرحله جدا کنیم.

۱. زیباکلام، همان، ص ۶۴ - ۶۵.

۲. همان، ص ۶۵

۵. نظریه استبداد

دکتر زیباکلام پس از نشان دادن کاستیهای چهار نظریه فوق، سعی دارد استبداد و توسعه ناموزون را عامل اصلی پیروزی انقلاب اسلامی معرفی کند:

بنیادگرایی مذهبی [در ایران و جهان] زمانی به وجود آمده است که بخش عمده ای از مردم در نتیجه حکومتی توتالیتري (استبدادی و دیکتاتوری) از داشتن حقوق سیاسی و اجتماعی محروم بوده اند. البته ما به هیچ روی قصد دادن حکم کلی نداریم... فقط کافی است ما نگاهی به شمار زندانیان سیاسی بیندازیم. در طی ده سال آخر رژیم شاه تعداد زندانیان سیاسی کشور از کمتر از یکصد نفر در سال ۱۳۴۶، به حدود ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ می رسد. ما نباید به خود تردیدی راه دهیم که نه تنها در سال ۱۳۵۶، بلکه در هر مقطع دیگری در طول رژیم شاه، بالاخص از سال ۱۳۳۳ به بعد، اگر شرایط مساعدی به وجود می آمد، اکثریت جامعه رأی به مخالفت با حکومت می دادند. بعد از کودتا، رژیم مطلقاً اجازه ای به مخالفین نداد... بعد بنا به دلایلی رژیم مجبور به کاهش فشار می گردد، امواج مخالفتها به یکباره از بازار، دانشگاه، مدارس و اصناف سربرون می آورد... ایران مدرن محمدرضا شاه، با ایران عقب مانده ناصرالدین شاه یکصدسال قبل از آن تفاوت چندانی پیدا نکرده بود.^۱

نویسنده هرچند نظریه های دیگر را به نداشتن دلایل کافی و نظام نظری متهم می کند، ولی نظریه پیشنهادی او نیز از این آفت در امان نیست. در سرتاسر کلام ایشان ادله و شواهد و قرائنی وجود ندارد که خواننده را به این نکته برساند که دلیل اصلی انقلاب، استبداد بوده است، نه مذهب و اقتصاد و مدرنیزاسیون و توطئه. آنچه وی درباره استبداد گفته است، صرفاً تأثیر فی الجمله استبداد را در سیر تحولات انقلاب ایران نشان می دهد و از اثبات اهم بودن این عامل قاصر است.

با کدام شواهد و قرائن، می توان اثبات کرد که توجه مردم به مسأله آزادی بیش از مذهب بوده است؟ آیا آزادی خواهی مردم معلول اندیشه مذهبی آنها نبوده است؟ اگر استبداد موجب انقلاب است پس چرا استبداد و دیکتاتوری نورخوجه در آلبانی چهل سال تداوم یافت؟ با توجه این که استبداد پیش زمینه مشترک انقلاب الجزایر و نیکاراگوا و ایران و.. است، چگونه اهم بودن این عامل را نشان می دهد؟ آیا تأثیر این عامل در حد عوامل شتابزای انقلاب نبوده است؟ مهمتر از همه این که آیا استبداد، زمینه را برای فروپاشی نظام شاهنشاهی آماده کرد، یا علت اهم در پیروزی انقلاب اسلامی بود؟ چه معیاری وجود دارد که میزان تأثیر استبداد و عامل مذهب و رهبری مذهبی را (که خود ایشان اعتقادی عمیق به آن دارند) با هم مقایسه کنیم؟

در واقع، نویسنده در این کتاب صرفاً در حد معرفی به نظریه استبداد پرداخته و احتمالاً دلایل آن را به جایی دیگر موکول نموده است. به هر حال غلبه عامل استبداد نسبت به مذهب، در خصوص انقلاب ایران، بعید به نظر می رسد. اصولاً برای مردمی که در رفاه حاصل از دولت رانتیه به زندگی روزمره مشغول اند، مسأله آزادی خواهی اولویت ثانوی پیدا می کند. در کویت یا عربستان هرچند مردم به دنبال آزادی و رهایی از استبداد هستند، ولی زندگی مرفه حاصل از دلار، آنها را به اولویتهای دیگر سوق داده است. استبداد به میزانی که در انقلاب ایران تأثیر داشته، عمدتاً در ایجاد زمینه برای قیام مردم مؤثر بوده است، نه در خصوص چرایی پیروزی انقلاب. جالب آن است

۱. همان، ص ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۱۳.

که وی در تقریر نظریه خود که باید درباره علت اصلی پیروزی انقلاب اسلامی ارائه می شد، اصطلاح «ریشه های انقلاب» را به کار می برد.^۱

بیان ایشان این است که آنچه در سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاد، ریشه در سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۵ و در یک کلام، ریشه در دل تاریخ معاصر ایران دارد. ایشان در پاسخ به چرایی انقلاب به این سؤال می پردازد که چرا انقلاب اسلامی به وقوع پیوست. بنابراین ایشان یا بین علت پیروزی انقلاب و ریشه های آن خلط کرده و یا احتمالاً استبداد را عامل اهم در دو زمینه می داند. در ادامه مقاله باز نشان خواهیم داد که چاره ای جز جدا کردن این دو مرحله از هم نداریم.

اگر مقصود ایشان این باشد که استبداد مهمترین عامل در پیروزی انقلاب اسلامی است، ابهامات دیگری رخ می نمایند: به طور مثال، دکتر شریعتی نه تنها آزادی خواهی را به عنوان محور مباحث خود مطرح نمی کرد، بلکه به تعبیری، یکی از مدافعین استبداد روشنفکری و دینی بود. پرواضح است که ابتدائی رژیم توتالیتر و مذهبی بر اساس عقاید دکتر شریعتی، چندان مشکل به نظر نمی رسد. افزون بر این، عین نقضهایی که ایشان به نظریه مذهب وارد می کند به نظریه خودشان وارد است.

به راستی اگر استبداد علت اهم انقلاب بوده است، چرا در سالهای ۳۳ تا ۵۶ چنین انقلابی رخ نداد؟ استبداد رضاخانی بیشتر بود، یا استبداد محمدرضاشاهی؟ سرانجام چه عوامل دیگری و به چه میزان در فرایند تحولات ایران تأثیر داشتند که رخداد انقلاب در سال ۵۷ اتفاق افتاد؟ اگر به جای نظریه استبداد، نظریه توسعه ناموزون مطرح شود، آیا ترجمان دیگری از نظریه مدرنیزاسیون (با توجه به محدودیتهای آن) نخواهد بود؟

شایان ذکر است که نویسنده در کتابی دیگر با عنوان ما چگونه ما شدیم؟ به تبیین عامل استبداد، به عنوان عامل اصلی عقب ماندگی ما ایرانیان پرداخته است. وی هرچند عامل استعمار را از نظر دور نمی دارد، ولی مدعی است مهمترین عامل عقب ماندگی ما، استبداد بوده است.

این کتاب را باید جداگانه به بوته نقد گذاشت. آنچه در اینجا می توان گفت این است که مهمترین نکته مورد غفلت دکتر زیباکلام در این کتاب، خلط اولویت و اولیت می باشد. سؤال اصلی کتاب این است که کدام یک از عوامل در عقب ماندگی ما اهمیت بیشتری داشته است (سؤال از اولویت)؟ پاسخ ایشان این است که استبداد از نظر زمانی بر استعمار تقدم داشته و زمینه استعمار را فراهم کرده است، وگرنه چرا ما سراغ استعمار اروپاییها نرفتیم؟ (جواب از اولیت زمانی!)

افزون بر آن، استبداد در ایران در مقاطع مختلف زمانی باید به شکل جداگانه تحلیل شود. در برهه هایی از تاریخ ما، استبداد به شکل قدرت مطلق بی قانونی حاکم بوده است، نه به صورت قدرت مطلق قانون گذاری!

در خصوص انقلاب ایران، وجود استبداد و عدم توسعه سیاسی عاملی در زمینه سازی انقلاب بوده است، نه مهمترین عامل در پیروزی انقلاب اسلامی.

تأثیر مدرنیزاسیون در

زمینه سازی انقلاب اسلامی

یکی از کاستیهای نظریه های ذکر شده در فصل اول، این بود که میان عوامل فروپاشی نظام سلطنت و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی، تفاوت قائل نمی شدند. عواملی که در ویران سازی نظام کهن دخیل اند، الزاماً عوامل سازنده انقلاب نیستند. بحث فروپاشی نظام شاهنشاهی را باید از بحث برپایی انقلاب اسلامی جدا کرد. نظریه مدرنیزاسیون، زمینه پیدایش انقلاب اسلامی را توضیح می دهد، و به خوبی می تواند بحرانهای موجود در سالهای قبل از انقلاب را ترسیم کند؛ ولی به هیچ وجه نمی توان گفت که عامل اصلی پیروزی انقلاب اسلامی بوده است. شاید پژوهش گری مانند نیکی کدی بیشتر قصد داشته به ریشه های انقلاب توجه کند، تا به عوامل دخیل در پیروزی آن! به هر حال وقتی نظریه های مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی ایران را برمی شمارند، این نظریه را نیز در شمار دیگر نظریه ها ذکر می کنند، و این توهم به وجود می آید که گویا عامل مدرنیزاسیون مهمترین نقش را در پیروزی انقلاب اسلامی داشته است. عدم تمایز بین دو مسأله مذکور باعث شده است تا دکتر زیباکلام نظریه مدرنیزاسیون را در خصوص علت «چرایی» انقلاب اسلامی، و نظریه استبداد را به عنوان «ریشه های انقلاب» طرح کند!

سعید امیرارجمند در مقاله ای با نام «انقلاب اسلامی در منظری تطبیقی» به خوبی بین دو دسته عوامل تمیز قائل می شود: اول، پویش سیاسی تغییرات تند ساختار اجتماعی سلطه در ایران (که به فروپاشی ساختار شاهنشاهی انجامید)؛ دوم، پویش اخلاقی و فرجام گرایی انقلاب؛ به این معنا که این ایدئولوژی تشیع بود که فرجام انقلاب اسلامی را رقم زد. او می گوید:

پویش سیاسی انقلاب، عموماً فروپاشی ساختار سلطه را بیان می کند، و حال آن که پویش اخلاقی انقلاب به فرجام گرایی، یعنی سمتوسو و نتایج انقلاب می پردازد. در تحلیل پویش اخلاقی و فرجام گرایی انقلاب، ایدئولوژی انقلاب اهمیت نخست را داراست.

فروپاشی ساختار اجتماعی سلطه در انقلاب، معلول دو دسته عوامل است: الف) ضعفها و آسیب پذیریهای درونی ساختار؛ ب) کنش مشترک گروههای اجتماعی و افرادی که در تقابل درمی غلتند.^۱

وی سپس در بحث علل و پیش شرایط انقلاب به مسائل زیر اشاره می کند:

- فروپاشی پادشاهی؛
- دولت، حاکمیت روحانیت و جامعه مدنی در ایران شیعی؛
- جنبشهای اجتماعی عملگرا، واکنشهایی به انقطاع اجتماعی؛
- انگیزه های سیاسی و اخلاقی حامیان انقلاب و اهمیت اندک منفعت طبقاتی.

بحث فرجام گرایی انقلاب شامل مسائل زیر است:

- الزام خواهی اخلاقی و جستجوی اصالت فرهنگی؛
- ایدئولوژی انقلابی و اتخاذ آن از سوی پی آیندگان (کسانی که دیرتر به صحنه آمدند)؛
- قدیم و جدید در سنت گرایی انقلابی و بی ربطی فرجام گرایانه «پیشرفت»؛
- ربط فرجام گرایانه مذهب

نکته شایان توجه در این تحلیل، جدا کردن علل و پیش شرایط انقلاب و فرجام گرایی انقلاب، همچنین توجه به علل متفاوت در پیروزی انقلاب است. در عین حال او اولاً، تفکیک دقیقی میان اهمیت عوامل مختلف نکرده است؛ ثانیاً، میان نقش ایدئولوژی (مذهب) و ایدئولوگ (رهبری مذهبی) تفاوت نگذاشته است.

عدم تفکیک میان مرحله زمینه سازی و مرحله پیروزی انقلاب، در نظریه مذهب، به عنوان عامل انقلاب نیز به چشم می خورد. در این نظریه، درباره این که در پیروزی انقلاب اسلامی، یا در فروپاشی نظام شاهی و زمینه سازی انقلاب، مذهب مهمترین نقش را ایفا کرده، به خوبی بحث نشده است. در ادامه خواهیم دید که در فروپاشی رژیم شاه، تأثیر مدرنیزاسیون به مراتب بیش از مذهب بوده است. همچنین در پیروزی انقلاب اسلامی میان تأثیر مذهب (صرف) و رهبری (مذهبی) خلطی شده، که توضیح داده خواهد شد.

در انقلاب ایران، مسلماً عامل خارجی و کمک (یا توطئه) بیگانگان، نقشی مهم ایفا نکرده است. اقتصاد و انگیزه های مادی نیز در اولویت آخر بوده است. پس اگر اقتصاد در قالب مدرنیزاسیون تأثیری داشته، در زمینه سازی انقلاب بوده است، نه در پیروزی آن. تحلیلهای روان شناسانه نیز به سختی می تواند خود را به سطح تحلیل جامعه شناسانه برساند. عوامل دیگر، مثل سرطان شاه و بحران شخصیت او، حقوق بشر کارتر، انتشار مقاله توهین آمیز در روزنامه اطلاعات (۱۷ دیماه ۱۳۵۶)، سیاست کاهش هزینه (در زمان دولت آموزگار)، فساد دربار، گسترش فحشا و افزایش و توسعه آموزش و پرورش نیز آن قدر شکل فرعی داشته اند که بهتر است آنها را از عوامل شتاب زای انقلاب محسوب کنیم.

با توجه به چالشهای رو در رو با نظریه های بالا، فرضیه پژوهش، باید بتواند به سؤالات مهمی، مانند سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱. سعید امیرارجمند، «انقلاب اسلامی ایران در منظر تطبیقی»، ترجمه عباس زارع، رهیافتهای نظری بر انقلاب اسلامی، به کوشش عبدالوهاب فراتی، قم: معاونت امور اساتید و معارف اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۱ - ۱۴۹.

۱. اگر قبول کنیم که به موازات دور شدن از دهه ۳۰ و ۴۰، فرهنگ غربی با ابزارهای قوی خود در مردم بیشتر رسوخ می کرد، این سؤال به وجود می آید که چگونه در چنین جوی که مذهب به شدت تضعیف شده بود، انقلاب مذهبی رخ داد؟

۲. چگونه مردمی که نه سلاح داشتند و نه بر قدرتهای خارجی متکی بودند، بر رژیمی که تا دندان مسلح بود و ارتش هفتصد هزار نفری داشت و به قدرتهای خارجی متکی بود پیروز شدند؟ با توجه به اینکه کارتر، ایران را «جزیره ثبات» نامیده بود. بحران، در این جزیره ثبات از کجا و چگونه آغاز شد، به طوری که همه هیأت حاکمه شاهنشاهی و سیاستمداران و تحلیل گران غربی را مبهوت و متحیر ساخت؟

۳. چگونه آمریکا با این همه منافع در ایران، به اقدامی آشکار جهت حمایت از شاه و مقابله با ظهور انقلاب دست نزد، و عمدتاً سکوت اختیار کرد؟ آیا آمریکا و دیگر قدرتها نمی دانستند که با پیروزی انقلاب اسلامی، منافعشان به خطر خواهد افتاد؟

۴. انقلاب ایران، در زمانی اتفاق افتاد که مردم در رفاه نسبی به سر می بردند. چه شد که مردم ترجیح دادند انقلاب کنند، در راه هدف خود شهید بدهند، از منافع مادی خود بگذرند و...؟

۵. گسست سالهای ۴۲ تا ۵۶ چگونه قابل توجیه است؟ به بیان دیگر، اگر نقطه آغازین انقلاب در سالهای اول دهه ۴۰ است، چگونه نهضت تا سال ۵۶ ادامه حیات داده است؟

فرضیه ای که در اینجا در عرض پنج نظریه بالا ارائه می شود، از این قرار است:
مدرنیزاسیون دهه ۴۰ (تغییرات سریع، روبنایی و ناهماهنگ اقتصادی با توجه به توسعه نیافتگی سیاسی و فرهنگی و اجتماعی) عامل اصلی از میان رفتن مشروعیت نظام شاهنشاهی، و زمینه ساز انقلاب اسلامی ایران بود. پس از ایجاد این خلأ، عامل اصلی در خصوص پیروزی انقلاب اسلامی، رهبری مذهبی (حضرت امام - ره -) بود.

رهبری مذهبی

تغییرات کند اجتماعی

+

عدم توسعه سیاسی (استبداد)

توسعه سریع و روبنایی اقتصادی

دیگر عوامل فرعی (شتابزا)

پیروزی انقلاب اسلامی

درباره نمودار بالا تذکر چند نکته لازم است:

اولاً، نمودار فوق تنها طرح کلی فرضیه را نشان می‌دهد و به جزئیات مسائل نمی‌پردازد؛ به طور مثال نمی‌توان ادعا کرد که مذهب تا آغاز پیدایش بحران تأثیری در روند تحولات نداشته است، بلکه تأثیر مذهب در این دوران، در شمار دیگر عوامل به شکل فرعی تر قابل طرح است.

ثانیاً، همان گونه که توضیح داده خواهد شد، به شکل دقیق نمی‌توان بین رهبری مذهبی حضرت امام با عامل مذهب تمایز قائل شد. قدرت منحصر به فرد امام هم به دلیل مرجع بودن ایشان و تأکیدشان بر عامل مذهب بود، و هم به دلایل شخصیتی و روح بزرگ ایشان.

روش بحث

روشهای تحقیق در علوم اجتماعی و انسانی، تفاوت‌های مهمی با روشهای تحقیق در علوم طبیعی دارند. حوادث دسته اول معمولاً تکرارپذیر نیستند و به راحتی نمی‌توان عوامل دخیل در آنها را تمیز داد. مسأله «انقلاب» افزون بر آن، مشکلات خاص خود را داراست. انقلابها در طول تاریخ معدودند، و امکان تکرار و آزمایش آنها نیز وجود ندارد. تعمیم علل و زمینه‌های پیدایش انقلابها، غیرممکن به نظر می‌رسد.

برای موضوع حاضر، روش تحلیل محتوا از ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این روش را معمولاً در عرض روشهای تاریخی و تفسیری (هرمنوتیکی) ذکر می‌کنند. به قول پیسلی، تحلیل محتوا، مرحله‌ای از جمع‌آوری اطلاعات است که در آن محتوای ارتباطات از طریق به کارگیری عینی و منتظم قواعد مقوله‌بندی، به اطلاعاتی که می‌توانند خلاصه و با هم مقایسه شوند، تغییر شکل می‌یابد. شرایط تحلیل محتوا عبارت است از: عینیت (انجام گرفتن تحقیق بر اساس قواعد و روشهای مشخص)، انتظام (نظام‌واره بودن دایره شمول و مطرح کردن محتوا و مقوله‌ها بر طبق قواعد کاربردی)، و عمومیت (داشتن ارتباط نظری با هم).^۱

روش تحلیل محتوا خصوصاً در فهم شعارهای انقلاب، مدارک مربوط، پیامها و سخنرانیهای رهبران انقلاب کارایی زیادی دارد. لکن، استفاده از این روش مستلزم پیمودن مراحل، مانند پرسشنامه و پژوهشهای همایشی و شبیه‌سازی است و به این دلیل امکان استفاده از آن در این مختصر وجود ندارد.

زمینه‌ها و علل انقلاب را نمی‌توان به شکل قیاسی و استدلالی مورد بحث قرار داد. اصولاً باید دید مقصود از «علت اصلی» و «علت فرعی» و «زمینه» چیست؛ مسلم است که مقصود «علت فلسفی» نیست. شخص نمی‌تواند علل انقلاب را موارد خاصی معرفی کند، و برای آن برهان آورد. ارائه شواهد و قرائن در مباحث علوم اجتماعی، از گونه دلایل فلسفی نیستند که به اجتماع متناقضین یا دیگر امور بدیهی منتهی شوند. دلایل قیاسی برای این صنف مباحث، راهگشا نیست. برعکس، باید فرضیه مورد نظر را با جمع‌آوری شواهد و قرائن، مطالعات میدانی، تحلیل محتوا، استفاده از گروه شاهد و اسناد و مدارک و امثال آن تأیید نمود. این راه هرچند ممکن است به دقت برهانهای فلسفی نباشد، اما با توجه به موضوع مورد مطالعه، واقع‌گرایانه‌تر و عملی‌تر است.

۱. ر. ک: ال. آر. هولستی، تحلیل محتوا در علوم اجتماعی و انسانی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۳.

در زمینه مسائل اجتماعی کمتر کسی خود را محدود به یک علت می‌کند. فرایندهای اجتماعی معمولاً حاصل تلاقی حوادث و علل گوناگون اند. پس اگر کسی در چنین مباحثی به یک علت اشاره می‌کند، احتمالاً مقصود او «علت اصلی» است، که در واقع آن را با بزرگ‌نمایی عرضه می‌نماید.

از طرف دیگر تحلیل چند علتی نباید به کلی گویی منجر شود؛ به طور مثال در انقلاب ایران و فرانسه و کوبا، عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دخیل بوده اند، اما قائل شدن به اینکه در همه انقلابها، همه عوامل به نحوی دخیل اند، گاهی از مشکلات نمی‌گشاید و به مثابه هواست که در هر قفلی وارد می‌شود، ولی قادر نیست هیچ یک از آنها را بگشاید. مهم این است که مقدار تأثیر هر یک از این عوامل - هرچند به نحو تقریبی - بیان شود.

ما اولاً، مرحله فروپاشی نظام شاهنشاهی را از مرحله پیروزی انقلاب جدا کرده ایم؛ ثانیاً، با ذکر مهمترین عامل در هر یک از این دو مرحله، از تأثیر دیگر عوامل غفلت ننموده ایم.

اگر عوامل مؤثر در یک انقلاب را مکتب، مردم و رهبری معرفی کنیم،^۱ طبق فرضیه بالا عامل سوم در مرحله پیروزی، نقش عمده داشته است. هرچند رهبری مذهبی هم خود را وامدار مذهب و اهداف ایدئولوژیک خود می‌داند، ولی به هر حال عامل رهبری مذهبی غیر از عامل مکتب صرف است. مکتب می‌تواند توسط رهبران مذهبی، روحانیان و مجتهدان و به شکلهای متنوع دیگر نقش خود را در طول زمان ایفا کند. رهبران مذهبی ممکن است متعدد، هم سطح و دارای شخصیت عادی باشند، در حالی که رهبری مذهبی در انقلاب ایران، در شخصیت برجسته امام(ره) متجلی شد.

اثبات فرضیه بالا چنان که شایسته است، می‌تواند طرحهای زیادی را به خود اختصاص دهد. آنچه در اینجا می‌آید مقدمه‌ای برای دستیابی به آن هدف و جمع‌آوری شواهد و قرائنی برای بالا بردن احتمال صحت آن است.

از میان رفتن مشروعیت سلطنت

همان‌طور که گفته شد، اثبات فرضیه پژوهش دو بخش دارد. در این قسمت از نوشتار، به تأثیر مدرنیزاسیون در از میان رفتن مشروعیت سلطنت و زمینه‌سازی انقلاب اسلامی می‌پردازیم. برخی از مؤیدات این قسمت از فرضیه را مرور می‌کنیم:

۱. ابتدا باید نیم‌نگاهی به آغاز حرکت سیاسی حضرت امام(ره) داشته باشیم. آمریکا قبل از دهه ۴۰ سعی داشت اصلاحاتی در ایران به وسیله امینی آغاز کند. شاه که از پیدا کردن رقیب، دل‌خوشی نداشت، این نقش را خود بر عهده گرفت و برنامه اصلاحات را اعلام نمود. از طرف دیگر سال ۴۰ با رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی همراه بود. امام با توجه به اقتدار مرجعیت ایشان و جهت حفظ احترامشان، تا آن زمان دست به حرکتی نمی‌زدند. اما پس از رحلت آیت‌الله بروجردی اولاً، مرجعیت واحد و مقتدری وجود نداشت، ثانیاً، شاه اصلاحات خود را آغاز کرده و جامعه وارد تحولات جدیدی شده بود.

۱. ر.ک: منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

بدون شک آغاز نهضت امام خمینی با آغاز مدرنیزاسیون در ایران همراه بود. چیزی بالاتر از این هم زمانی را باید مدنظر داشت. بر این اساس باید گفت مدرنیزاسیون، زمینه نهضت حضرت امام را در دهه ۴۰ و زمینه انقلاب اسلامی را در سال ۵۷ آماده ساخت.

در کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران آمده است:

امام برای مرحله دوم، به دنبال زمان مناسب بود و آن وقتی پیدا شد که پس از درگذشت آیت الله بروجردی، رژیم در صدد بود که پایگاه روحانیت قم را بدون مانع به انقلاب سفید! پیوند دهد و با تأسیس سینما از نوع مورد نظر و ایجاد مراکز فحشا و مشروب فروشی به جدایی مذهبی قم پایان دهد و یکنواختی را در راه تمدن بزرگ! برای تمام کشور تأمین نماید. روحانیون جوان حوزه با تنظیم طوماری، علمای قم را از جریان آگاه، و به اقدامی اساسی دعوت نمودند. تنها امام خمینی عکس العمل نشان داد و با احضار رئیس شهربانی تذکر لازم را داد.^۱

به اعتقاد سید حمید روحانی، امام در این دوران نمی توانستند به صراحت اهداف سیاسی خود را طرح کنند؛ زیرا به سیاسی بودن! متهم می شدند؛ در نتیجه پس آنها را در چارچوب مسائل مذهبی ارائه کردند:

لیکن لازم بود که پیش از هر کار در اندیشه انگیزه محرکی باشد که بتواند نظر عامه مردم را به خود جلب کند و بدون در دست داشتن انگیزه ای که بتواند توده ها را به حرکت درآورد و جامعه روحانیت را با ایشان هم صدا سازد، نهضت امکان نداشت. طرح شعارهایی، از قبیل مبارزه با امپریالیسم، استعمار و رژیم شاهی و مبارزه در راه تأمین حقوق توده های زحمتکش رنجبر و پابرنه و... در آن شرایط که اصولاً صحبت از سیاست و مسائل سیاسی خلاف شرع شمرده می شد، هرچند ممکن بود عده ای از روشنفکرها و آزادیخواهان را با ایشان همراه سازد، ولی در میان عامه مردم که به حرکت درآوردن آنان برای نهضت ضروری بود، نه تنها محرک و مؤثر نبود، بلکه موجب آلودگی ایشان می گردید و با برچسب آخوند سیاسی! برای همیشه کنار گذاشته می شدند.

... شعار و انگیزه ای که در آن روز امام خمینی می توانست به منظور آغاز نهضت از آن برخوردار باشد و بتواند در جامعه دینی آن روز مطرح سازد، باید صرفاً در چارچوب مذهب باشد، مذهب دست و پا شکسته ای که در دست مردم فریب خورده قرار داشت و عاری از هرگونه رنگ و بوی سیاسی بوده باشد! تا موجب رمیدن و موضع گیری مقدس نماهای بی خبر از اسلام و کوته فکران به ظاهر مسلمان نگردد.^۲

به هر حال اولین حادثه ای که قابل مناقشه می نمود، تصویب نامه دولت علم در مورد انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. مطبوعات در ۱۶ مهر ۱۳۴۱، لایحه جدید انجمنهای ایالتی و ولایتی را منتشر کرد. در این لایحه سه شرط حذف شده بود:

اعتقاد به دین حنیف اسلام، قسم به قرآن مجید و محرومیت طایفه نسوان از انتخاب کردن و انتخاب شدن.
دکتر مدنی می گوید:

مبارزه می بایست از نقطه ای آغاز شود و آهنگ بیداری نواخته گردد. همان طور که رژیم حاکم به تصور خود محیط را برای مذهب زدایی مناسب دیده بود، امام نیز در انتظار یک فرصت بود تا آغازگر یک تحول بنیادی باشد.^۳

۱. سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۳۷۱.

۲. سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۹.

۳. مدنی، همان، ص ۳۷۶.

به بیان دیگر، از آنجا که مردم سیاسی شدن روحانیت را نقیصه‌ای تلقی می‌کردند، امام خمینی برای آغاز نهضت خود منتظر فرصتی بودند، و لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، فرصت خوبی برای او بود. جهت اختصار، از ذکر حوادث متعاقب این قضیه، مثل عکس العمل علم در برابر اعتراضات مردم، عقب نشینی شاه، موضع روحانیت در برابر انقلاب سفید شاه، اعلام عزای عمومی در فروردین ۴۲ و تهاجم به مدرسه فیضیه صرف نظر می‌کنیم.

۲. حال عکس مسأله را تصور می‌کنیم. اگر آمریکا و شاه قصد آغاز نوسازی و مدرنیزاسیون را در ایران نداشتند، آیا زمینه نهضت امام در سال ۴۲ و زمینه انقلاب در سال ۵۷ به این شکل به وجود می‌آمد؟

استبداد دیکتاتوری، به خودی خود به انقلاب منتهی نمی‌شود. پیدایش شرایط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز لازم است. در طول تاریخ بسیاری از دیکتاتورها، تمام عمر خود را به حکومت ظالمانه سپری کردند و حکومتشان فرو نپاشید. آگاهی مردم نسبت به استبداد مهمتر از اصل وجود استبداد است. افزون بر آن شرایط اجتماعی و اقتصادی ممکن است زمینه این آگاهی را فراهم سازد. مدرنیزاسیون در مورد پیروزی انقلاب ایران، این نقش را ایفا کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، روند استبداد خصوصاً با تأسیس ساواک شدت گرفت. به طور کلی جامعه ایران در دو برهه که دموکراتها در آمریکا روی کار آمدند (۱۹۶۱ کندی و ۱۹۷۷ کارتر)، توانست نفسی تازه کند. شدت روند ناقص توسعه اقتصادی و ناهماهنگی آن با توسعه سیاسی و فرهنگی (به دلیل استبداد روزافزون) همانند آتش زیر خاکستر زمینه را برای آگاهی مردم آماده می‌ساخت. این فرصت با روی کار آمدن کارتر پدیدار شد و زمینه تحولی نو در ساختار سیاسی کشور پدید آمد.

اگر مدرنیزاسیون با آن شکل خاص، در آغاز دهه ۴۰ شروع نشده بود، سیر وقایع نهضت امام خمینی مسلماً صورتی دیگر به خود می‌گرفت. البته اگر کسی ادعا کند، در چنین شرایطی به هیچ وجه نهضت امام و انقلاب اسلامی اتفاق نمی‌افتاد، این به پیش گویی شبیه تر است تا تحلیل علمی. به عبارت دیگر، اگر روند مدرنیزاسیون به این شکل آغاز نشده بود، روند حوادث شکلی دیگر پیدا می‌کرد و دلیلی برای درگیری امام با رژیم در آغاز دهه ۴۰ پیدا نمی‌شد. بدون شک روند مدرنیزاسیون متوقف نشد و زمینه را برای انقلاب در سال ۵۷ آماده نمود. اگر این امر نبود، زمینه انقلاب به این شکل و با این خصوصیات زمانی و کیفی پدید نمی‌آمد.

به راستی اگر مدرنیزاسیون، لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، حرکت به سمت دروازه های تمدن!، هجوم فرهنگ غرب به ایران و مانند آن اتفاق نمی‌افتاد، زمینه ای برای نهضت امام و انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ فراهم می‌آمد؟ اگر این مسائل نبود، مردم در چنان ناآگاهی اجتماعی و روند اقتصادی به سر می‌بردند که امکان بسیج و آگاه نمودن آنها نسبت به فساد رژیم شاهنشاهی وجود نداشت. اگر شاه به کارکرد روحانیت توجه می‌کرد و حساسیت آنها را برنمی‌انگیخت، چه بسا مدرنیزاسیون به شکل دیگری نیز عملی بود. در این صورت شاید جامعه به این شکل دچار بحران نمی‌شد. درست است که روند رفاه اقتصادی در سال ۵۶، با افولی روبه رو شد، اما صرف این مسأله دلیلی برای حرکت مردم نمی‌شود، چون باز وضعیت اقتصادی مردم به مراتب بهتر از چند دهه قبل بود. جامعه سنتی و مذهبی ایران، در برخورد با دنیای مدرن، اولاً آن را به شکل ناقص و تحریف شده دریافت می‌کرد. ثانیاً، موجب بحران هویت در آنها می‌شد.

در واقع استبداد سیاسی اجازه هدف یابی و ایجاد سنتز بین مذهب، سنت و مدرنیسم را نمی‌داد. نبرد ناهماهنگی بین توسعه (ناقص) اقتصادی با توسعه فرهنگی و سیاسی، موجب شد تا جامعه به شدت سنتی ایران، با

مظاهر و رویه های تمدن غرب آشنا می شود. مدرنیزاسیون شاه شکل وارداتی و ناقص داشت و نمی توانست قرین سنت و مذهب مردم شود. این ناهنجاری زمینه اعتراض و قیام را در دل خود آماده می ساخت. بدیهی است این عامل صرفاً زمینه ساز انقلاب بود، نه علت پیروزی آن.

سرعت مدرنیزاسیون آن قدر زیاد بود که طبقات سنتی تاب تحمل آن را نداشتند. همچنین به دلیل این که توسعه سیاسی همگام با توسعه اقتصادی پیش نمی رفت، بحرانهای زیر خاکستری در طول زمان پدید می آمد. در واقع شاه دشمنان خود را در دل نظام، به شکل ناآگاهانه پرورش می داد.

البته در این میان تأثیر مذهب و روحانیت، گروههای فشار، پیوندهای ضد رژیم و دیگر عوامل نیز به نوبه خود مؤثر بودند؛ به عنوان مثال فردوست می گوید. شاه همواره وزیران ضعیفی داشت و علت این امر آن بود که او احساس می کرد وزیران ضعیف برای او تهدیدی به حساب نخواهند آمد. هویدا با آن که از قوت خاصی برخوردار نبود، سیزده سال بر این مقام تکیه زد.

۳. مؤید دیگر فرضیه ما این است که حضرت امام از همان آغاز با سلطنت شاه به مخالفت برخاستند، و حرکت خود را در سه دوره تنظیم نمودند. آقای عمید زنجانی در این باره می گوید:

مرحله اول استراتژی نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی آن بود که شاه از این سیاست خطرناک [مدرنیزاسیون] بازگردد. وقتی رهبری انقلاب از این نتیجه مأیوس شد، برای جلوگیری از موفقیت رژیم در اعمال سیاست اسلام زدایی، مرحله دوم مبارزه را آغاز نمود، که به صورت مقاومت و مبارزه منفی و تضعیف رژیم و بسیج هرچه بیشتر مردم از طریق آگاه سازی در طول چند سال، همراه با جنگ و گریز صورت پذیرفت و هنگامی که رژیم به مرحله آسیب پذیری رسید و ملت یکپارچه شد، مرحله سوم انقلاب که انهدام رژیم و سقوط شاه بود، تحقق یافت.^۱

برخی معتقدند امام از همان آغاز، قصد براندازی رژیم شاه را داشتند و این که ابتدا شاه را انداز کردند، جهت انجام وظیفه بود. به بیان دیگر، ایشان همانند پیامبران مأموریت داشتند که قبل از براندازی رژیم، فرعون و نمرود زمان را ارشاد و تبلیغ کنند. برخی شواهد، این احتمال را تضعیف می کند. اگر شاه به دلیل ترس از قدرت مذهب و روحانیت، یا به هر دلیل دیگری، دست از روند مدرنیزاسیون برمی داشت و همچون پدرش یا شاهان قاجار به نحوی با مرجعیت و روحانیت کنار می آمد، بعید بود روند نهضت و انقلاب اسلامی به این نحو پیش رود.

در قضیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، آیات عظام خمینی، شریعتمداری و گلپایگانی در منزل مرحوم آیت الله حائری در ۱۶ مهرماه گرد هم آمدند. آنها به شکل جداگانه ای برای شاه تلگرافهایی فرستادند. دکتر مدنی می گوید: هریک از مراجع جداگانه تلگرافی به شاه می نمایند. لحن تلگراف توأم با احترام، ملایم و خیرخواهانه است و به هیچ وجه دلالت بر آغاز یک مبارزه ندارد. پاسخی که شاه پس از یک هفته می دهد مزورانه است؛ چون که اولاً، عنوان را در عبارت حجه الاسلام.... قرار می دهد تا صریحاً بگوید آنها را در حد مرجعیت نمی شناسد و....

سید حمید روحانی در راستای اثبات این مسأله که حضرت امام (ره) از اول قصد براندازی نداشتند، به تلگراف ایشان به شاه اشاره می کند:

۱. عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، تهران: کتاب سیاسی، ۱۳۷۰، ص ۵۷۳ - ۵۷۴.

آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگراف... جلوگیری نموده؛ ملت مسلمان ایران را که می خواهد عرض حال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برساند ارباب و تهدید می کند... این شخص تخلف از قانون اساسی را به بهانه التزامات بین المللی شعار خود دانسته... اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلامی، اعلیحضرت را متوجه می کنم به این که اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه زادی می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده، به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویب نامه خائنانه و غلط از اعتبار بیندازد، تا نقشه های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند. انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده، استغفار نماید؛ و گرنه ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آن را از آشوب مسألت می نمایم.^۱

در این نامه، حضرت امام اولاً، از اعتراض به شخص شاه پرهیز می کنند، و ثانیاً، بر روی قانون اساسی تکیه می نمایند.^۲ در واقع پس از این مرحله بود که امام فرمودند: «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مأمورین شما حاضر کردم... خمینی را اگر دار هم بزنند تفاهم نخواهد کرد».

۴. مؤید دیگر، تحلیل شعارهای نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران است. در اینجا به شکل تقریبی می توان شعارها و پیامهای مربوط به سال ۴۰ تا ۵۷ را با هم مقایسه کرد. همان طور که دیدیم در خصوص مسأله انجمنهای ایالتی و ولایتی، پیکان پیامهای مراجع عظام، به سمت شاه نشانه نرفته بود. همین طور شعارهای مردم در مخالفت خود با حذف سه قید مذکور در لایحه. هرچه به سال ۵۶ و ۵۷ نزدیک می شویم، دورنمایی کلی از «حکومت اسلامی» در شعارها ظاهر می شود، تا آن جا که مسأله ولایت فقیه و سپس ولایت مطلقه فقیه پس از پیروزی انقلاب برای مردم مطرح می گردد.

با استفاده از روش تحلیل محتوا، می توان گفت: اولاً، توده مردم ایران تصور روشنی از حکومت اسلامی و تغییر نظام در سال ۴۱ و ۴۲ نداشتند. ثانیاً، قبل از پیروزی انقلاب، تصور واضحی از نظام ولایت فقیه نداشتند. ثالثاً، مدرنیزاسیون به عنوان زمینه انقلاب، بستر را برای حرکت گسترده مردم مسلمان در طول زمان آماده کرده بود. حرکتی اولیه به قصد براندازی حکومت شاه و تأسیس حکومت اسلامی نبود، و این امکان طی سالهای ۴۳ تا ۵۷ به تدریج فراهم آمد. به دلیل همین ابهامات است که گروههای متفاوتی تا مرحله پیروزی انقلاب با هم همراه بودند، ولی پس از پیروزی احساس کردند که یا باید کنار روند، یا کنار زده می شوند. البته این مسأله تا اندازه ای عادی است؛ چون تا مرحله پیروزی همه مخالفان شاه با هم اتحاد داشتند، و پس از انقلاب است که اختلافات داخلی آنها، خود را نشان می دهد.

۵. این فرضیه به خوبی می تواند بحث گسست ۴۲ تا ۵۶ را توضیح دهد. در نظریه مذهب، این سؤال همواره وجود دارد که گسست چهارده ساله چگونه قابل توجیه است؟ اگر مذهب علت اصلی پیروزی انقلاب بوده و اگر انقلاب ریشه در حوادث سالهای ۴۱ و ۴۲ دارد، چگونه می توان فاصله بین آنها را به خوبی تفسیر کرد؟

۱. مدنی، همان، ص ۳۷۷ و ۳۷۹ (قسمت دوم نقل قول به نقل از روحانی، همان، ص ۱۵۵ - ۱۵۸).

۲. همان

مذهب در این دوران رو به ضعف بود یا قوت؟ رهبران مذهبی (روحانی) با توجه به عدم حضور حضرت امام در ایران به چه نحوی مردم را برای انقلاب آماده می کردند؟ و چه شواهدی از آنها در دوران گسست وجود دارد؟ پاسخ به این گونه سؤالات برای نظریه مذهب تا اندازه ای مشکل می نماید (هرچند شاید بتوان تأثیر ناخودآگاه مبارزه شاه با مذهب و ایجاد واکنش منفی در مردم را پاسخ قابل قبولی دانست)؛ اما در فرضیه حاضر این مشکل به راحتی حل می شود. مدرنیزاسیون، زمینه ساز انقلاب اسلامی بود و عدم هماهنگی بین توسعه (سریع و ناقص و روبنایی) اقتصادی و توسعه سیاسی و فرهنگی در طول زمان، بحرانی را در سالهای ۵۶ و ۵۷ به وجود آورد. البته منکر نقش دیگر عوامل مانند مذهب، رهبری حضرت امام و روحانیت، حرکتهای سیاسی، عوامل شتابزا، بحران اقتصادی و... حتی در زمینه سازی انقلاب نیستیم. آنچه هست، این است که مدرنیزاسیون ساختار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه را به شکلی متحول ساخت، که عوامل دیگر به راحتی امکان تأثیر داشتند. شایان ذکر است که بحث حاضر مربوط به زمینه سازی انقلاب (فروپاشی نظام شاه) است، نه مربوط به علت پیروزی انقلاب.

۶. یکی دیگر از مؤیدات این فرضیه این است که با برخی تحلیلهای جامعه شناسانه سیاسی، و همچنین با بسیاری از نظریات ارائه شده در خصوص انقلاب اسلامی ایران به نحوی قابل جمع است. دکتر بشیریه که معتقد است نظریه مدرنیزاسیون در حد زمینه سازی می تواند مفید واقع شود، در خصوص انقلاب اسلامی ایران با چشم اندازی طبقاتی می گوید:

ایران از نیمه دوم قرن نوزدهم به دلایل ساختاری و اجتماعی مثل تمرکز قدرت در نظام استبداد شرقی، ضعف مالکیت و ضعف طبقات اجتماعی نتوانست به راه نوسازی دموکراتیک گام نهد. مشروطه، ائتلافی بین بخشهایی از اشرافیت دیوانی و طبقه بورژوازی برای اصلاحات از بالا بود. حکومت پهلوی، وظیفه دولت مطلقه را عملی کرد. نوسازی دوران پهلوی دو پیامد اصلی داشت: تضعیف طبقات ماقبل سرمایه داری و جامعه سنتی و ایجاد فرضیه های ظهور جامعه توده ای از طریق اصلاحات اقتصادی، گسترش شهرنشینی، مهاجرت و مانند آن. همین دو پدیده موتور اصلی انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. گروههای سنتی و بازار و روحانیت که از جریان نوسازی صدمه دیده بودند، زمینه مساعدی برای بسیج توده ای به دست آوردند. اما انقلاب ایران را نمی توان تنها در این بعد خلاصه کرد.^۱

طبق تحلیل فوق، زمینه سازی انقلاب اسلامی ایران بر اساس نوسازی دهه ۴۰ محمدرضا شاه، کاملاً آشکار است. بر این اساس، طراحان نظریه مدرنیزاسیون نیز در تفسیر «زمینه سازی انقلاب» چندان به خطا نرفته اند. نقد اساسی ما به نظریه مدرنیزاسیون این بود که نمی تواند علل پیروزی انقلاب را توضیح دهد. اگر با دید فراهم کردن زمینه های انقلاب ۵۷، به نظریه مدرنیزاسیون نظری دیگر بیفکنیم، می توانیم نقاط مثبتی از آن استخراج کنیم. اگر از تحلیلهای افراطی نیکی کدی (همانند برپایی انقلاب توسط مهاجرین روستاها به شهرها) صرف نظر کنیم، بخشهایی از تفاسیر او را در راستای فرضیه پژوهش حاضر می توانیم شاهد آوریم:

۱. حسین بشیریه، «انتخابات سال ۷۶ از چشم انداز مبارزات طبقاتی در ایران»، راه نو، ش ۸ (با تلخیص).

در انقلاب ایران روستاییان از روستاها به شهرها هجوم آوردند و از رسم اجداد خود دور افتادند. شکاف بین ثروتمندان و فقرا هم افزایش یافت. افزایش بهای نفت در سال ۱۹۷۳ هم دلیل دیگر نابودی رژیم بود. آیت الله خمینی حتی برای بسیاری از غیرمذهبیون به صورت رهبر سمبلیک انقلاب درآمد.^۱

همچنین او اشاره می کند که تحلیل روان شناختی و استفاده از منحنی J برای مرحله زمینه سازی، دارای اهمیت است:

مدل و منحنی J (رکود پس از یک دوره رشد اقتصادی، و بروز انقلاب) بیشتر برای قبل از انقلاب ایران کاربرد داشت. انقلاب زمانی رخ می دهد که روابط تولید، خصوصاً نظارت و مالکیت بر ابزار تولید، فراتر از توان اشکال کهن قدرت سیاسی و سازمان حکومتی رشد و توسعه یافته باشد. رژیم شاه بیش از اندازه غربی شده بود. جشنهای دوهزار و پانصد ساله، نمونه ای از آن است. ایرانیها بدبختی خود را از غرب می دانستند و شاه را آلت فعل غرب قلمداد می کردند.^۲

رهیافتهایی که بر اهمیت عوامل اقتصادی و جامعه شناختی نظر داشتند، در حد اثبات زمینه سازی انقلاب می تواند ما را یاری کند. همان گونه که قبلاً ذکر شد، رابرت لونی به استراتژیهای ناقص توسعه، مشکلات حاصل از تورم و عدم تناسب برنامه و اهداف اشاره می کند و معتقد است که این مسائل به توزیع نابرابر درآمدها و نارضایتی عمومی می انجامد. ظاهراً این استدلال زمینه پیدایش انقلاب را توضیح می دهد، نه چرایی آن را. کاتوزیان نیز می گوید: استبداد نفتی و شبه تجدد، «ریشه های انقلاب» ایران را تشکیل می دهد. سخن وی در حد معرفی برخی ریشه های انقلاب، در جای خود صحیح است و به هر حال از بحث چرایی انقلاب جدا می باشد. در واقع به دلیل تمایز بحث زمینه سازی انقلاب و چرایی پیروزی انقلاب است که اسکاچپل، هرچند با رهیافت اقتصادی و جامعه شناختی وارد تحلیل می شود و از دولت رانتیه سخن می گوید، به ایدئولوژی تشیع نیز توجه دارد. مقاله او، «دولت تحصیلدار و اسلامی شیعی در انقلاب اسلامی» نام دارد. او هر دو عامل را در عرض هم ذکر می کند، ولی طبق تحلیل بالا، عامل اول به زمینه سازی انقلاب، و عامل دوم، به پیروزی انقلاب مربوط می شود. آبراهامیان می گوید:

انقلاب به این علت رخ داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی دولت دست به نوسازی زد و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح سیاسی دست به توسعه زند. این ناکامی به شکلی اجتناب ناپذیر شکاف میان حکومت و ساختار اجتماعی را تشدید کرد، کانالهای ارتباطی میان نظام سیاسی و کل جمعیت را کاست، شکاف میان محفل حاکم و نیروهای اجتماعی جدید را گسترده کرد و مهمتر از همه آن که، چند پل را که در گذشته میان تشکیلات سیاسی و نیروهای سنتی خصوصاً بازار و مراجع مذهبی پیوند ایجاد کرده بود، شکست.^۳

۱. ر. ک : نیکی کدی ، «انقلاب ایران در چشم اندازی تطبیقی: بررسی تطبیقی انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی» ، ترجمه حسینعلی نوزری، ایران فردا ، ش ۱۷.

۲. همان

۳. فراتی ، رهیافتهای نظری بر انقلاب اسلامی ، ص ۳۰۶ به نقل از :

به نظریه مدرنیزاسیون این اشکال شده است که اولاً، تحلیل کارکردی به توتولوژی می انجامد و نمی تواند میان ویژگیهای نظام و سازوکارهای علی تمایز قائل شود. ثانیاً، این نظریه تنها امکان وقوع انقلاب را به سلسله رویدادهایی بعد از تحقق نتایج آن منتسب می کند. ثالثاً، بسیج عمده توده ای در انقلاب اسلامی، مستلزم توجه به ایدئولوژی و سازماندهی به عنوانی متغیرهای مستقل است.^۱

این ایرادها به آبراهامیان در صورتی وارد است که نظریه ای در باب چرایی انقلاب اسلامی ارائه کرده باشد. اما اگر قصد او تنها درباره زمینه های انقلاب اسلامی باشد، اشکالات فوق وارد نیست.

برژینسکی در کتاب اسرار سقوط شاه، علل سقوط شاه را در موارد ذیل جستجو می کند:

۱. مدرنیزه شدن سریع یک جامعه شدیداً سنتی، بی ثباتیها و حرکتهای انقلابی مخصوص به خود را ایجاد می کند.

۲. مدرنیزه کردن جامعه، محتاج یک سیستم سیاسی است که بتواند شرکت عموم را در امور سیاسی وسعت داده و در عین حال، دریچه ای امن برای نارضایتی اجتماعی باز کند.

۳. عقاید کهن مذهبی را نباید بدون پذیرش تدریجی ارزشهای جدید از سوی مردم ریشه کن کرد.^۲

به تعبیری می توان گفت که دو عامل اول، به مدرنیزاسیون (عدم هماهنگی توسعه اقتصادی با توسعه سیاسی و اجتماعی)، و عامل سوم به عامل مذهبی (و به تعبیر ما رهبری مذهبی) اشاره دارد.

همیلتون جردن نیز از قول سفیر آمریکا در پاناما می نویسد:

شاه در برنامه عقیدتی خود از مدرنیزه کردن کشورش هیچ گاه مردمش را در نظر نگرفته بود، و تعجبی نداشت اگر این بی توجهی به سقوط وی بینجامد.^۳

مایکل فیشر به شکل دقیق تری، مسأله را بررسی می کند:

علل انقلاب و زمان [وقوع] آن، اقتصادی و سیاسی بودند؛ [در مقابل] شکل انقلاب و محل [وقوع] آن تا حد زیادی نتیجه سنت اعتراض مذهبی بود.^۴

وی به خوبی بین عوامل اقتصادی - سیاسی و سنت اعتراض مذهبی تفاوت قائل شده، ولی جایگاه تأثیر اولی را زمانی، و جایگاه دومی را مکانی معرفی کرده است.

۱. همان

۲. معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن: مأخذشناسی توصیفی، قم: معاونت امور اساتید، ۱۳۷۴، ص ۳۱ و ۹۲.

۳. همان

۴. همان، ص ۳۰۹ به نقل از: